

## سرانجام زندگی ویرجینیا وولف هرمیون لی. ترجمه الهام مقدس

۲۳۱ روز دوشنبه یا سه شنبه ویرجینیا وولف نامه‌ای از فورستر دریافت کرد که در آن نوشته شده بود اتاق ژاکوب را دوباره خوانده است و «ما در دوران مهمی زندگی می‌کنیم و گهگاهی خود را بسط می‌دهیم تا با معیارهایمان مطابقت کنیم و آثاری مانند کارهای شما در این راه کمک می‌کند.» دومین نامه از جان بود که میان پرده‌ها را تحسین می‌کرد. لئونارد از آغاز هفته می‌کوشید تا ویرجینیا را قانع کند که به یک دوره استراحت در آسایشگاه نیازمند است. چهارشنبه لئونارد به اکتاویا تلفن زد و به او گفت که به شدت نگران است، نمی‌دانست چه باید بکند پرستار بیاورد و یا روی استراحت در آسایشگاه اصرار به ورزد و آیا می‌تواند قراری بگذارد تا وی ویرجینیا را در مطبخ در برایتون معاینه کند. اکتاویا که تازه سرما خورده بود موافقت کرد اما نگران و نامطمئن بود که آیا کاری می‌تواند انجام دهد یا نه؟ پنج‌شنبه صبح بیست و هفتم مارس ویرجینیا به جان نوشت که نباید میان پرده‌ها را منتشر کند. «این کتاب بسیار ساده و احمقانه است.» و او می‌خواهد دوباره روی آن کار کند «تا وقتی که دوباره آنرا نخوانده بودم برایم روشن نبود که تا این حد بد از

کار در آمده است» او نامه را به لئونارد نشان داد تا آنرا ضمیمه یکی از نامه‌های شخصی‌اش کند. لئونارد به جان نوشت: «او در آستانه یکی از در هم شکستگی‌های کامل روانی است و به طور جدی بیمار است.» و از او خواهش کرد که «به ویرجینیا بنویسد که انتشار کتابش را به پاییز موکول خواهید کرد.» پنج شنبه بعد از ظهر ساعت ۱۵: ۳ لئونارد با ویرجینیا در مطب اکتاویا در برایتون بود. ویرجینیا مقاومت می‌کرد و رنجیده بود «تا اینجا راندن کاملاً غیرضروری بود» به نظر اکتاویا او چون یک خوابگرد به نظر می‌رسید.

**پالتو پوست خود را پوشید  
و چوب دستی پیاده‌روی را  
برداشت و دوباره بیرون رفت.  
ویرجینیا سنگ بزرگی را از کنار  
رودخانه برمی‌دارد و آنرا در  
جیبش می‌گذارد. چوب‌دستی  
خود را رها می‌کند و به داخل  
رودخانه می‌رود. «ای مرگ!  
می‌خواهم خود را به سویت  
افکنم شکست‌ناپذیر و به زانو  
در نیامده.»**

اکتاویا از او خواهش کرد که لباسهایش را در آورد، ویرجینیا اطاعت کرد و خواست که به او قول دهد ترتیب استراحتش در آسایشگاه را ندهد. اکتاویا او را معاینه کرد دستان ویرجینیا مانند همیشه به سردی یخ بود، خودش به شدت لاغر اما قوی و ناآرام بود. اکتاویا گفت که باید به او اعتماد داشته باشد و باور کند که استراحت و کار نکردن تنها راه درمان است. پس از معاینه اکتاویا با لئونارد تنها صحبت کرد و به او گفت که ویرجینیا باید استراحت کند و نباید بنویسد. نگاهی که به ویرجینیا انداخته بود او را به شدت ترسانده و ناآرام ساخته بود. روز جمعه ۲۸ مارس ویرجینیا صبح به آلاچیک رفت؛ با آنکه بهار شروع شده بود اما هوا هنوز هم سرد بود. دامن دامن گل‌های زرد در باغ به چشم می‌خورد. او به لئونارد نامه دیگری نوشت که شبیه همان نامه‌ای بود که

سه شنبه ۱۸ مارس نوشته بود اما نه دقیقاً. «عزیزترینم، می خواستم به تو بگویم که تو خوشبختی کامل را به من هدیه کرده‌ای، هیچ کس کاری بیش از آنچه کرده‌ای نمی توانست انجام دهد. لطفاً این را باور کن. اما می دانم که هرگز نمی توانم بر آن (بیماری ام) غالب شوم و من

زندگی تو را خراب می کنم و این دیوانگی است. هیچ گفته‌ای نمی تواند مرا مجاب کند. تو می توانی کار کنی و بدون من برای تو بسیار بهتر می گذرد. می بینی که حتی نمی توانم این را درست بنویسم که نشان می دهد حق با من است. تا وقتی که دچار این بیماری شدم ما کاملاً خوشبخت بودیم و این چیزی است که می خواهم برای آن از تو تشکر کنم. هیچ کس نمی توانست به آن خوبی باشد که تو بوده‌ای. از همان روزهای اول تا به امروز.» (بعد با جوهر تازه‌ای اضافه کرد:)

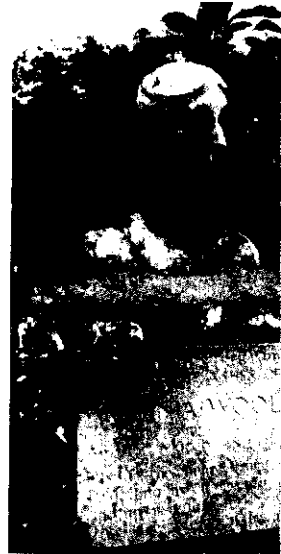
«او هر کس این را می داند. و.»

ساعت ۱۱ لئونارد به آلاچیق رفت. ویرجینیا نامه او را روی میز تحریر گذاشت و گفت که می خواهد کمی کارهای خانه را انجام دهد و در آخر قبل از نهار کمی گردش کند. آنها با هم به داخل خانه رفتند و لئونارد به او توصیه کرد که نیم ساعتی استراحت کند؛ بعد او را ترک کرد و به اتاق کار خود رفت. لوئی که در خانه مشغول کار بود دید که او همانطور که به آلاچیق رفت به خانه بازگشت. پالتو پوست خود را پوشید و چوب دستی پیاده روی را برداشت و دوباره بیرون رفت. او می بایست همان موقع که با لئونارد به خانه رفت یا وقتی که دوباره به داخل رفت تا پالتوی خود را بیاورد نامه‌های نوشته شده در پاکت‌های آبی رنگ که بر روی آنها «لئونارد» و «ونسا» نوشته شده بود را در اتاق نشیمن طبقه اول گذاشته باشد. ویرجینیا به سمت باغ رفت و از در انتهای باغ گذشت از پشت کلیسا به سمت رودخانه رفت و کمی در طول رودخانه قدم زد از کنار جان هوبارد - یکی از کارگران مزرعه که داشت نهر را تمیز می کرد - گذشت. هوبارد اغلب ویرجینیا را در آنجا دیده بود اما معمولاً بعد از ظهرها. او به ویرجینیا یکی دو دقیقه با دقت نگاه کرد و بعد برای نهار به خانه رفت. رودخانه آب زیادی داشت و جریان آن تند بود. ساحل رودخانه اوز به خاطر همین جریان تند

همیشه فاقد پوشش گیاهی است. ویرجینیا سنگ بزرگی را از کنار رودخانه برمی دارد و آنرا در جیبش می گذارد، چوب دستی خود را رها می کند و به داخل رودخانه می رود. می توانست شنا کند، اما گذاشت تا غرق شود. ساعت یک لویی زنگ نهار را زد. لئونارد به اتاق نشیمن رفت تا به اخبار گوش کند. نگاهش به نامه ها افتاد و نامه خودش را باز کرد. نامه را رها کرد و به پایین دوید، به دنبال ویرجینیا خانه را گشت. به لویی گفت که می ترسد برای خانم و وولف اتفاقی افتاده باشد و آیا او را وقتی که از خانه بیرون می رفت دیده است یا نه. بعد بیرون دوید و در باغ و آلاچیق به دنبال ویرجینیا گشت سپس به سمت رودخانه رفت. زمان تغییر

جزر و مد بود، بلافاصله ردپای ویرجینیا را در کنار رود و چوب دستی او را چرخ زنان روی آب یافت. لویی به دنبال پلیس رفت تا افسر ارشد پلیس کولین را از مرکز پلیس به رودمل بیاورد. پلیس به سمت پل راند و تقریباً در یک مایلی شمال پل لئونارد را یافت که چوب دستی را از آب بیرون می کشید. آنها رودخانه را جستجو کردند و تمام طول ساحل رود را به دنبال او گشتند. همان شب لئونارد نامه ای به ویتا نوشت چون نمی خواست ویتا این ماجرا را از اخبار بشنود. روز بعد هم هنگامی که در رودخانه به دنبال ویرجینیا می گشتند، لئونارد کوشید تا در خانه باشد و نامه ای به جان لهنم بنویسد. او کتاویا که روز قبل با تلفن لئونارد باخبر شده بود آمد و به او گفت «هیچ کس دیگری هم نمی توانست او را تا این زمان زنده نگه دارد» و شاهد اشکهای لئونارد شد. لئونارد بیش از ۲۰۰ نامه تسلیم از دوستان قدیمی، آشنایان و نویسندگان دیگر دریافت کرد که همگی ویرجینیا را ستوده بودند و به لئونارد اطمینان می دادند که او هر چه از دستش بر می آمده انجام داده است. ۸ آوریل ویتا به دیدن لئونارد رفت، آنها چای نوشیدند، خانه پر بود از وسایل ویرجینیا. او به لئونارد گفت: «ناراحتم که شما اینجا این طور تنها هستید.» او با چشمان آبی اش به من نگاه کرد و گفت: «این تنها کاری است که می توانم بکنم.» ۱۸ آوریل چند نوجوان که برای دوچرخه سواری از شهر خارج شده بودند تصمیم گرفتند در نزدیکی اشهام در کنار رودخانه استراحت کنند آنها در رودخانه متوجه چیزی شدند که بر روی آب در حرکت بود. ابتدا تصور می کنند که

مجسمه لئونارد و وولف، مانکز هاوس.



مجسمه ویرجینیا وولف، ماکز هاوز.

یک تنه درخت است اما یکی از پسرها داخل آب شد و دید که جسد زنی پوشیده در پالتو پوست است. آنها به پلیس خبر دادند. پلیس آمد و جسد را از آب بیرون کشید و آنرا به محل نگه‌داری اجساد قبل از دفن در نیوهاون برد. در آنجا متوجه شدند که ساعت جسد در ساعت ۱۱:۴۵ دقیقه متوقف مانده است. لئونارد آمد، جسد را شناسایی کرد و متوجه شد که ویرجینیا جیبش را با سنگی بزرگ پر کرده بود.

جلسه پزشک قانونی برای بررسی علت مرگ همان روز تشکیل شد. لئونارد به آنجا رفت و نامه‌ی خداحافظی ویرجینیا را به آنها نشان داد. بالاخره علت مرگ خفگی در آب اعلام شد. روزنامه

ساسکس دیلی نیوز نوشت: «بانوی نویسنده‌ای از ساسکس قربانی فشار شرایط جنگی» «تمام خوشبختی‌ام را مدیون توام!» آخرین سطر نامه‌ی ویرجینیا وولف به همسرش.

مراسم سوزاندن جسد در برایتون برگزار شد. لئونارد از فرانک دیان خواهش کرد تا مراسم را برگزار کند و خود به تنهایی از آنجا رفت. همان شب، خاکستر ویرجینیا را در باغ، زیر یک درخت کهنسال نارون به خاک سپرد و نوشته روی آنرا با نقل قولی از کتاب خیزاب‌ها انتخاب کرد: «ای مرگ! می‌خواهم خود را به سویت افکنم، شکست‌ناپذیر و

به زانو در نیامده.» ♦ ♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر سجادہ علوم  
پرنسپل جامعہ علوم اسلامیہ  
بہاولپور